

پیغمبر سخن

در بشر پیغمبر ملك سخن اینست و بس
 شرع شعر و فضل را خلاق آئین است و بس
 نظم را ز اینصورت معنی است در کیتی نظام
 معرفت را چشم از این چشم جهان بین است و بس
 کردگار فکر بکر آموزگار عقل و فکر
 این سبک اندیشه اندیشه سنگین است و بس
 روح علوی گر شود سفلی نشین باشد بس این
 جان قدسی ورم مجسم میشود این است و بس
 کام ذوق و معرفت را باده یا قوت فام
 از خم صهای این استاد پیشین است و بس
 چشم اگر مرمد نباشد آسمان شعر را
 زین سخن سنج آفتاب و ماه و پروین است و بس
 جز نظامی نیست پیغمبر و گر گویند هست
 پس و حید دستگردی اندرین دین است و بس

چون توصیف و مدح این عبقری روزگار و نابغه بشر در خور زبان و بیان مـ و
 هیچ گوینده نیست ناگریر بمختصری از آنچه حکیم بازبان فروتنی و افتادگی در حقیقت
 خویش بزبان آورده اکتفا میکنیم در آغاز اسکندر نامه گوید

سرودی هم از بهر خود گفتنیست
 سخن را عنم در جهان یادگار

چو از بهر کس دری سفتنی است
 ز چندین سخن گو سخن یاددار

قیامت کند تا قیامت بمن	سخن چون گرفت استقامت بمن
بخدمت کمر بسته چون سر و بن	منم سر و پیرای باغ سخن
سر آمد ولی دست بوس همه	فلک وار دور از فسوس همه
ز من عالی آواز تر بلبلی	که دیداست بر هیچ رنگین گلی
بهر نکته خامه خواسته	بهر دانشی دقت آراسته
جدا گانه در هر فنی یگفنی	پذیرفته از هر فنی روشنی
کلابی زهر دیده ریختن	شکر دانم از هر لب انکیختن
بخندانمش باز چون آفتاب	کسی را که در گریه آرم چو آب

(آن سفر کرده که صد قافله دل همزه او است) یعنی مستشرق ایران دوست نظامی پرست محترم روسی (پروفسور مار) برسم بهترین یادگار این تمثال را برای ما ارسال داشتند و اینک پس از دو سال بوسیله گراور زینت صفحات مجله ارمغان ساخته برای تمام ادبای دور و نزدیک ارمغان میفرستیم - اصل این صورت که عکس آن به ما رسیده از یک دیوان تقریباً شصت ساله نظامی است در لنین گراد است و گرچه آن دیوان صد سال تخمیناً بعد از نظامی نوشته شده ولی ظن قوی آنست که در نسخه های سابق صورت نظامی نقش بوده و این صورت از آن نقش ها بر داشته شده و نزدیک باصل است

شرح حال مفصل حکیم نظامی را اگر کثرت مشاغل بگذارد شاید در سال دهم انتشار دهیم . تصحیح و ترجمه و طبع خمسه نظامی در پنج جلد نصب العین آرزوی ماست ولی از ما تا این آرزو هزاران سال ها است آری اگر در لنین گراد بودیم بدست یاری (پروفسور مار) و دیگر مستشرقین و سایر اوضاع نیل بدین آرزو آسان بود



تاکنون شاید نسخ مختلفه نظامی که بنظر ما رسیده از سیصد بلکه چهار صد

متجاوز است و تنها بیست نسخه مختلف خطی در کتابخانه خود موجود داریم در این جمله دونسخه که الان در دست ماست در آخر کتاب لیلی و مجنون دومرثیه مردف یافت شد که در سایر دواوین دیده نشده و بحکم ذوق سلیم مسلم از طبع بلند نظامی است و اینک درذین تمثال حکیم طبع و نشر میشود تا هر کس دیوان حکیم را دارد این اشعار را که از دواوین افتاده در کتاب خود نقل کند

مرثیه اول

وقتی مجنون بر سر قبر لیلی میآید و جمعیت بسیار بتماشای او میروند از روان لیلی اجازت میطلبد که برای نظارگان مرثیه بخواند. و پس از این دو بیت که در تمام دیوانها هست شروع بمرثیه میشود این دو بیت را برای تعیین محل مرثیه نگاشتیم

جاوید بهشت جای بادت جان در حرم خدای بادت
فندیل روانت از روانی افراخته باد جا و دانی

پس گفت اجازت از تو خواهم که بفرماید نظرگان را هم
بیتی دوسه خوانم از سرسوز باغ علوم در مرثیت توای دل افروز
گرمن همه این امید دارند دستوری ده کامید وارند

مرثیه

انگاه در این روایت آمیخت
یاران غم روزگار بینید
دلبر شده یار مانده بی دل
انرا که عزیز تر زجان بود
زین مرثیه صدر روایت انگیخت
وین محنت بیشمار بینید
دل را نگرید و یار بینید
بی جان عزیز خوار بینید

روشن کن چشم فرقدانرا
 در مرقد تنك و تار بینید
 طاوس بهشت طالبان را
 در مطلب مور و مار بیند
 آرامش جان عاشقان را
 آرام گه مقررار بینید
 آرایش صدر دوستان را
 در صدر لحد نزار بینید
 خاتون حصار نیكوئی را
 از خاك سیه حصار بینید
 زین واسطه چشم بد گهر را
 کان در شاهوار بینید
 کلبرك شما مه طری را
 فرسوده اضطرار بینید
 سرو سهی و مه سهی را (۱)
 زاین واقعه چرخ دلشکن را
 در قمره جان بری فلك را
 در کردن کار های مازار
 بی لیلی و روی چون نهارش
 بی لیل و نهار از فراقش
 بی آن رخ چون نگارش از خون
 بی چهره همچو لاله زارش
 بی روی چو تازه نو بهارش
 از حسرت لاله زار رویش
 جان من خسته را ز دردش
 دام و دد دشت را بو گش
 با من همه اشکبار بینید
 در سینه مرا نهار بینید (۲)
 ر خسار مرا نگار بینید
 ها گفت چو لاله زار بینید
 ها روی چو نو بهار بینید
 از من همه ناله زار بینید
 در خواهش زینهار بینید
 با من همه اشکبار بینید

(۱) سهی بروزن غنی راست و خرم و سر و سهی یعنی راست . ماه سهی یعنی خوش و خرم ولی

این ترتیب دیده نشده و احتمال قوی میرود که بهی باشد بمعنی روشن

(۲) نهار . بکسر نون در فارسی بمعنی ترس و بیم و کاهش و گدازش است

سوز دل و ساز مهر او شد
 او چونکه سپرد جان شیرین
 دل داده خاک رفته دیدید
 دلدار به خاک رفته دیدید
 جان دادن دوست دیدن
 جان بردن یار و دوست دیدن
 این دلشده جان سپار بینید
 این مرگ به اختیار بینید
 این بخت گراف کار بینید
 این مرگ آرزویی ز پیش من برد
 این خواستم آنچه یافت آنماه
 آسوده و تار و بار بینید
 خوش و وحش و ددان دشت ازین پس
 این قوه بی کنار بینید
 در عهده عاشقی چنین رفت (۱)
 این رشته عشق بود در دست
 سر رشته عشق بود در دست
 گل خسته زخم خار بینید
 مه دردم ازدها شناسید (۲)
 میمون چمن بیار بینید
 در پرده خاک کور هجران (۳)
 این عالم مرد خوار بینید
 خورد است چو ما هراز عالم
 هر فخر که هست عار بینید
 هر عار که هست فخر دانید
 آن مردی و این عیار بینید
 يك جوز عیار مرگ بس نیست
 خوب جگرم نثار بینید
 بر تربت پا کس از دل پاك
 بینید و سه اعتبار بینید
 بینید که او چه بود و چون رفت
 وز خمر یقین خمار بینید
 چون گل طلبید خار یابید
 تا رونق کار و بار بینید
 در کار خود و خدای باشید
 این رحمت کردگار بینید
 از بعد وفات او وفاتم
 حقا که یکی هزار بینید
 شد رحمت کردگار دریافت

- (۱) این بیت در يك نسخه‌یش وجود ندارد و خالی از سقط و تحریف نیست اگر از دور و نزدیک کسی نسخه دارد که این شعر در آنست بطور صحیح تمنا می‌رود که برای ما بفرستد
 (۲) در يك نسخه بجای شناسید . شتایید نوشته شده و هر دو بی مناسبت نیستند
 (۳) این بیت هم در يك نسخه بیش نیست و مسلم غلط در آن رخنه کرده است

حاشا که مرا ازو برقتن بس دیرنه شرمسار بینید
 انشاء الله که زود زودم پیوسته بدان جوار بینید
 این گفت و نهاد بر زمین دست چرخى زد و دست صبر بشکست

مرثیه دوم

در خاتمه اشعار مربوط بآمدن سلام بغدادی بدیدن مجنون بر سر قبر لیلی . در
 هر دو نسخه این مرثیه باختلاف موجود است

بگرفت سلام را سبک دست در مشهد یار بر دو بنشست
 گفت ای ز خدا سلام بر تو زینده سلام نام بر تو

آن یار پری نشانم اینست آواره کن از جهانم اینست
 در مکتب عشق و عشقباری معشوق شکر زبانم اینست
 در عرض فصاحت و بلاغت صاحب لغت و بیانم اینست
 زاباد کشیده جان بویران ویران کن خان و مانم اینست
 آن شاهد شهد لفظ زیبا و آن شاعر شعر خوانم اینست
 بر وصل پسند کرده هجران دلخوش کن و جان ستانم اینست
 بر بسته ز کاروان و رفته (۱) آن رهزن کاروانم اینست
 از مهر رخ من شدی خبر پرس ها ما رخ مهربانم اینست
 گفتمی که کجاست دلستان هان دلبر و دلستانم این است
 پنهان شده روی در گلستان زینت ده گلستانم این است

(۱) این بیت هم از سقط و تحریف کاملا بهره مند است در نسخه دیگر آن است (بر بسته
 ز کاروان از قند) ؟

دیدى و شنیده صفاتش این است دگر ندانم این است
از کار نهان او می رسم از وی خبر عیانم این است

چون دید سلام زاری او بی یاری و بیقراری او
آن نوحه گری در او اثر کرد اونیز بنوحه دیده تر کرد

دال - ذال

در شاهراه شعر و ادب فارسی گردنه ایست یردره و کریوه و پرتگاه که بنام سلامت و سعادت رهروان طریق هموار ساختن و اصلاح آن از واجبات شریعت ادب بشمار است .

آن گردنه هایل عبارت است از قانون (دال و ذال - و واو و یاء معروف و مجهول و نکره و معرفه) در آغاز تاسیس مجله ارمغان ما را منظور بود که در این باب مقالاتی نگاشته و ادباء و فضلاء مملکت را در الغای این قانون مندرس باخود هم آواز ساخته و نسخ آنرا اعلان کنیم .

ولی بجهاتی چند که ذکر آنها موجب تطویل است این مسئله نه سال بمعوق افتاد . تا امسال که در نتیجه مسافرت افکار فضلا و دانشمندان (انجمن ادبی همدان) را مانند عقاید افاضل و ادبای (انجمن ادبی ایران) با خود همراه یافتیم در صدد انجام وظیفه برآمده و اینک عقاید و یاد داشت های خود را در طی دومقاله یکی تحت عنوان (دال و ذال) و دیگری در ذیل عنوان (واو و یاء) شرح داده و عقیده قطعی انجمن ادبی ایران در طهران و انجمن ادبی همدان و سایر فضلاء دور و نزدیک را ناسخ این قانون و هموار کننده این گردنه قرار خواهیم داد .

در آغاز از بیان این نکته ناگزیریم که انجام اینگونه کارها مطابق معمول